

نقد و بررسی دلیل اولویت^۱

علیرضا عابدی سرآسیا^۲

چکیده

نگارنده در این مقاله پس از مفهوم‌شناسی موضوع، به اقسام اولویت پرداخته و در نهایت به چهار نوع از اولویت اشاره کرده است: ۱) اولویت عرفی یا اولویت لفظی که خود به دو بخش اولویت منطوقی و اولویت مفهومی تقسیم می‌شود؛ ۲) اولویت عقلی یا اولویت قطعی که اولویت اطمینانی نیز ملحق به این قسم است؛ ۳) اولویت اجماعی و ۴) اولویت ظنی یا قیاس اولویت. در بررسی شرایط حجیت دلیل اولویت، مشخص شد که اموری نظیر «عدم مخالفت حکم با عموم، قاعده یا اصل اولی» و «منحصره بودن علت» شرط نیستند؛ ولی وجود پنج امر زیر ضروری است: الغای خصوصیت؛ اثبات علت حکم؛ اثبات تامه بودن علت؛ اثبات وجود علت در فرع؛ اثبات اقوابودن علت در فرع. از این رهگذر، مشخص است که از اقسام اولویت، تنها اولویت ظنی یا قیاس اولویت، غیر معتبر است. ویژگی اصلی این قسم این است که ظنی بوده و در آن هیچ گونه ظهور لفظی وجود ندارد.

کلیدواژه: اولویت، فحوی الخطاب، مفهوم موافق، منطوق و قیاس.

نقد و بررسی
دلیل اولویت

۷۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۴.

۲. استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.
رایانامه: a-abedi@um.ac.ir

مقدمه

خاتمیت دین مبین اسلام، مستلزم آن است که در درون خود، راه‌هایی برای پاسخگویی به مسایل جدید داشته باشد. در این میان، علم اصول فقه، نقشی مهم و پراثر دارد؛ چراکه قواعد این علم، بسان ابزاری برای فهم و استنباط احکام شریعت هستند. یکی از کارکردهای پرفایده در بسیاری از قواعد اصولی، فهم حکم موارد مسکوت، به کمک موارد یادشده است.

یکی از این قواعد، دلیل اولویت است که به کمک آن می‌توان حکم مواردی را که به‌ظاهر با سکوت قانونی مواجه است پیدا کرد. اما این نکته را نباید نادیده انگاشت که چنین قواعدی، همان‌سان که می‌تواند راهگشا و راهنما باشند، می‌توانند راهنم باشند و انسان را به طریقی غیر از مسیر هدایت و حقیقت رهنمون سازند و این خطری است که در صورت منقح نبودن یک قاعده پدید می‌آید. در این صورت است که شخص، ممکن است یک قاعده را به‌طور نابجا به کار گیرد و به فهمی نادرست از شریعت نایل شود و در عین حال، خود را مصیب تلقی کند.

در بررسی‌های اولیه، مشخص شد که متأسفانه دلیل اولویت نیز با وجود اهمیت و کثرت کاربرد، با چنین مشکلی مواجه است و به دلیل منقح نبودن، دچار استفاده‌های نابجا گردیده است. از این‌رو تحقیق حاضر با روشی توصیفی تحلیلی، به تنقیح اصطلاحات مختلف راجع به دلیل اولویت و اقسام آن و نیز شرایط حجیت آن پرداخته است.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دوم، شماره دوم
بهار ۱۳۹۰
۷۶

تعریف اولویت

اولویت: از ماده «ولی» مشتق شده و مصدر جعلی «اولی» است. اولویت در لغت به معانی: برتری، رجحان، تفوق، افضلیت، سبقت و تقدم آمده است. (دهخدا، بی‌تا، ذیل واژه)

اما دلیل اولویت به‌عنوان قاعده‌ای در علم اصول فقه مطرح است که از آن گاهی با عنوان «طریق اولی»، (میرزای قمی، ۱۳۷۵، ۳۵/۱) زمانی به‌عنوان «قیاس اولویت» (مظفر، ۱۳۷۰، ۱۹۹/۲) و در مواردی با نام «مفهوم موافقت» (شهید اول، ۱۴۱۲، ۷۶/۲) و در برخی دیگر با تعبیر «دلالت فحوی» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۷۰/۱) نام برده می‌شود.

برای روشن شدن دلیل اولویت در ابتدا به یک مقدمه باید توجه کرد تا مراد از اولویت روشن شود.

در اولویت وجود سه امر ضروری است:

الف: موردی که حکم آن مشخص باشد. به عنوان مثال حکم توهین زبانی به پدر و مادر مشخص است و این حکم طبق آیه تأقیف (ولا تقل لهما أف) (اسراء: ۲۳) حرمت است. این مورد را می توان «اصل» یا «مورد مذکور» نامید.

ب: موردی که حکم آن مشخص نباشد. به عنوان مثال در مورد کتک زدن به پدر و مادر، دلیل خاصی نداریم و آیه مذکور نیز در مورد کتک زدن به ایشان، سخنی به میان نیاورده است. این مورد را می توان «فرع» یا «مورد غیر مذکور» و یا «مورد مسکوت» نامید.

ج: رابطه اولویت بین دو مورد. در دو مثال یادشده، توهین زبانی و کتک زدن، هر دو از سنخ توهین هستند؛ اما کتک زدن، شدت بیشتری دارد و توهین بیشتری محسوب می شود؛ پس نسبت به آن (در حکم حرمت) اولویت دارد. از این رو، مورد اصل، «أدنی»، «أخف» یا «أضعف» و مورد فرع، «أعلى»، «أشد» یا «أقوی» نامیده شده است.

اکنون با روشن شدن اجمالی مراد از اولویت، به بررسی تعاریف مختلف آن می پردازیم.^۱

الف: التنبیه بالأدنی علی الأعلی؛ یعنی واقف کردن به فرد بالاتر به وسیله فرد پایین تر: (نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳، ۲۸/۸) ایشان این تعریف را به مسالک نسبت می دهند. صاحب وافی نیز همین تعریف را با توضیح بیشتری ارایه داده است: «هو التنبیه بالأدنی ای الأقل مناسبة علی الأعلی ای الأكثر مناسبة» (واقف کردن بر امر بالاتر - یعنی امری که مناسبت بیشتری با حکم دارد به وسیله ذکر فرد پایین تر یعنی امری که مناسبت کمتری با حکم دارد) (فاضل تونی، ۱۴۱۵، ۲۲۸).

طبق این دسته از تعاریف، دلیل اولویت مربوط به جایی می شود که فرد ضعیف تر و پائین تر ذکر شود و ذکر این فرد، برای تنبیه بر فرد قوی تر و بالاتر باشد. فرد اعلی نسبت

۱. از آنجا که تا به حال بحث مستقل و مفصلی در مورد اولویت نشده است، اکثر تعاریف ذکر شده، مربوط به تعریف مفهوم موافقت هستند. با این حال بسیاری از این تعاریف برای اولویت نیز مناسب به نظر می رسند.

به فرد ادنی، مناسبت بیشتری با حکم دارد؛ از این رو ذکر فرد پائین تر، تشبیه بر فرد بالاتر است.

این تعریف اگرچه به وضوح، مراد از اولویت را نشان می‌دهد؛ اما به این نکته باید توجه کرد که تشبیه در اصطلاح علمای فقه و اصول، معنای خاصی دارد که اراده آن معنا به این تعریف، مفهوم دیگری می‌بخشد. دلالت تشبیه از قسم دلالت‌های لفظی است و در زمره منطوق محسوب می‌شود نه مفهوم. پس حمل آن بر معنای لغوی تشبیه که همان اشاره و واقف کردن است، بهتر می‌باشد. این تعریف تنها شامل دلالت لفظی بوده و اولویت عقلی را در بر نمی‌گیرد.

ب: مایکون ثبوت الحکم فی المسکوت اولی؛ یعنی چیزی که ثبوت حکم در مورد مسکوت، سزاوارتر باشد (فاضل مقداد، بی تا، ۱۳).

تصریح به ثبوت حکم را - که مراد اصلی از اثبات قاعده اولویت است - می‌توان از مزایای این تعریف دانست. همچنین به نظر می‌رسد ذکر لفظ اولی در تعریف اولویت هیچ اختلالی به وجود نیاورد؛ چرا که اولی در این تعریف به معنای لغوی آن اخذ شده است.

ج: کون الحکم فی غیر المذکور اولی منه فی المذکور یا اعتبار المعنی المناسب المقصود من الحکم؛ یعنی اولویت حکم در فرد غیر مذکور نسبت به فرد مذکور به جهت معنای مناسبی که مقصود از حکم می‌باشد (نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳، ۸/۲۸۰).

این تعریف علاوه بر مزایای تعریف قبلی، به مناسبت فرد غیر مذکور با حکم نیز اشاره دارد.

د: ظهور لفظی هو أقوى من ظهوره فی المنطوق بدرجات؛ یعنی ظهور لفظی ای که از ظهور لفظی در منطوق، چندین درجه قوی تر است (نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳، ۴۱۵).

این تعریف همان‌طور که از عبارات آن پیداست، در مورد اولویت لفظی و مفهوم اولویت است و شامل اولویت عقلی نمی‌شود.

ه: قیاس الأقوی غیر المنصوص علی الأضعف المنصوص؛ یعنی قیاس کردن مورد قوی تر که نصی در مورد آن وجود ندارد با فرد ضعیف تری که در مورد آن نص وارد شده است (بحرالعلوم طباطبائی، ۱۳۶۳، ۳/۲۰۸).

مرحوم بحرالعلوم این تعریف را در مورد قیاس اولویت مطرح کرده و آن را معتبر می‌داند.

البته همان‌طور که در مباحث آینده خواهد آمد، نمی‌توان دلیل اولویت را به‌طور کلی، قیاس نامید؛ بلکه قیاس اولویت، قسمی از اقسام اولویت است.

شاید بتوان با توجه به اقسام مختلف دلیل اولویت، آن را این گونه تعریف کرد: «تعمیم حکم، از مورد مذکور به مورد مسکوت، به این سبب که مورد مسکوت در ثبوت حکم، سزاوارتر از مورد مذکور است».

در مثال آیه تأفیف، اف گفتن حرام دانسته شده و ثبوت این حکم، برای ضرب (مورد مسکوت)، اولی از ثبوت آن برای اف گفتن (مورد مذکور) است.

اقسام اولویت

کسی که به کتب اصول و فقه مراجعه می‌کند، در نظر اول با اختلاف تعبیر زیادی روبرو می‌گردد. این اختلاف تعبیر به گونه‌ای هستند که محقق در وهله اول، احساس می‌کند تقسیمات زیادی برای اولویت مطرح است؛ از جمله: اولویت عقلی، اولویت قطعی، اولویت اطمینانی، اولویت عرفی، اولویت لفظی، اولویت مفهومی، اولویت منطوقی، اولویت ظنی، قیاس اولویت، مفهوم اولویت و فحوی الخطاب. اما با کمی دقت و تأمل روشن می‌شود که بیشتر این تقسیمات، صرفاً اختلاف در تعبیر هستند و در نهایت به یکدیگر بازگشت دارند. پس از تأمل و تلفیق، می‌توان اقسام زیر را از یکدیگر بازشناخت.

۱. اولویت لفظی

در این قسم، اولویت مستفاد از خود لفظ است و از این رو در زمره ظواهر جای می‌گیرد. این قسم را می‌توان به دو صورت مفهومی یا منطوقی تصور کرد.

۱-۱. اولویت مفهومی: ولویت مفهومی که معمولاً مفهوم موافقت، مفهوم اولویت یا اولویت عرفی و در لسان قدما، فحوی الخطاب نامیده می‌شود، بارزترین شکل اولویت لفظی است.

مفهوم اولویت، از این جهت که ادراک اولویت به کمک قرینه‌ای حالیه - که همان فهم عرف است - صورت گرفته، «اولویت عرفی» نامیده می‌شود (رک: حکیم، ۱۴۱۴، ۵۰۴-۵۰۵/۱؛ حکیم، ۱۴۱۵، ۱۴۴)

اولویت عرفی آن است که: اولویت، مفهوم عرفی از خود لفظ باشد؛ به گونه‌ای که هر کسی که عارف به آن لغت باشد، آن مفهوم را می‌فهمد؛ همچون آیه شریفه «فلا تُقْل لهما أف» (اسراء: ۲۳) که هر کسی از این آیه حرمت شتم و قتل و ضرب را نیز در می‌یابد و می‌داند که ذکر کلمه اف، صرفاً از این جهت است که: اف گفتن کم‌ترین مرتبه تضجیر است. اولویت عرفی در حقیقت جزء مدلول‌های لفظی است (نائینی، ۱۴۱۰، ۴۹۸/۱) و نوعی ظهور لفظی محسوب می‌گردد که مستفاد از لفظ است (شبر، ۱۴۰۴، ۳۵).

صاحب «مصباح المنهاج» نیز اولویت عرفی را آن اولویتی می‌داند که موجب ظهور کلام در عموم باشد. (حکیم، ۱۴۱۷، ۸۱/۳) یعنی مثلاً در کلمه اف به سبب اولویت عرفی و قراین محیط بر کلام، ظاهر در تمامی موارد اذیت و آزار پدر و مادر است و اختصاص به کلمه اف ندارد.

در بیان محمدرسعید حکیم نیز اولویت عرفی به دو نحو تصویر شده است.

اول: آنکه عرفاً از خطاب و حکم به ادنی، ثبوت آن حکم در اقوی فهمیده شود و این فهم عرفی، بدین سبب باشد که عرف، از نفس خطاب، جهت و علت حکم را در می‌یابد، مثل دلالت حلیت نزدیکی با همسر، برحلیت بوسیدن او به جهت فهم عرفی جهت حکم که همان اشباع رغبت است. (فهم عرفی علت)

دوم: آنکه عرف این گونه در یابد که اساساً، خطاب، برای بیان عموم حکم است، به این نحو که خطاب، ثبوت حکم را در فرد ادنی بیان کرده تا ذهن به کمک اولویت، منتقل به فرد اقوی گردد مثل آیه تأیید (فهم عرفی تعمیم) (۱۴۱۴، ۵۰۴-۵۰۵/۱).

اما به نظر می‌رسد آیت‌الله نائینی مخالف این نظر باشد؛ چراکه بنا بر آنچه از تقریر درسشان به دست می‌آید، ایشان تحقق مفهوم اولویت را در مواردی می‌دانند که اولویت از مدرکات عقلی باشد و اما در مواردی که عرفی باشد، خارج از مفهوم و داخل در مدلول‌های لفظی و عرفی است (نائینی، ۱۴۱۰، ۴۹۸/۱).

اما آیت الله خوئی به این کلام ایشان اعتراض می‌نمایند و بیان می‌دارند که خود آیت الله نائینی اعتراف نموده‌اند که مفهوم، داخل در مدلول‌های لفظی است پس این سخن که اگر اولویت، عرفی باشد، از مفهوم اولویت خارج است، وجهی ندارد (نائینی، ۱۴۱۰، ۱/ ۴۹۸ پ ۱).

آنچه به نظر می‌رسد این است که اشکال آیت الله خوئی به استادشان وارد نباشد؛ چرا که دلالت لفظی اعم از دلالت مفهومی است پس اعتراف به لفظی بودن دلالت، مستلزم پذیرش مفهومی بودن آن نیست؛ زیرا ممکن است دلالت منطوقی باشد. این بحث، در گفتار بعدی خواهد آمد.

۱-۲. اولویت منطوقی: اگرچه این تعبیر در کتب اصولی مشاهده نمی‌شود اما مبتنی بر این است که در برخی موارد، ذکر یک فرد خاص در عبارت (مثل اف در آیه تأیید) صرفاً از باب ذکر خاص برای تشبیه بر عام است. به تعبیر دیگر لفظ خاصی است که از آن، عام اراده شده است. (به این بیان مراد از اف در آیه شریفه، صرف اف نیست بلکه جمیع انواع اذیت است). در چنین مواردی دلالت اف، بر حرمت ضرب والدین، از باب مفهوم نخواهد بود؛ بلکه از باب انطباق عام (حرمت جمیع انواع اذیت) بر خاص (حرمت ضرب) است. در واقع موضوع حرمت، کل اذیت‌هاست. دلالت عبارت «هر نوع اذیتی حرام است» بر «حرمت اذیت ضرب» از باب دلالت عام بر خاص است و زدن، یکی از افراد اذیت است. پس دلالت آن منطوقی است نه مفهومی.

نقد و بررسی
دلیل اولویت
۸۱

صاحب «زبدة الأصول» می‌نویسد: «[مفهوم اولویت] در موردی تحقیق می‌یابد که حکم در لسان دلیل، مترتب بر فرد خاصی شده باشد و اولویت ثبوت آن حکم، در مورد دیگر قطعی باشد؛ اما اگر فرض کردیم که دلیل متضمن حکم، بر فردی خاص - به حسب قراین داخلی و خارجی - از باب ذکر خاص برای تشبیه بر عام است - کما اینکه در آیه تأیید، احتمال دارد - از مفهوم خارج است بلکه آن از باب انطباق موضوع حکم بر فرد و مصداقش می‌باشد و ظاهراً مراد محقق نائینی... همین است» (روحانی، ۱۴۱۲، ۳۵۸/۲) و با این بیان کلام آیت الله نائینی را نیز ناظر بر همین تقسیم می‌دانند.

اما به نظر می‌رسد این سخن محل تأمل بیشتری است؛ زیرا فرق است میان اینکه

چیزی عام باشد یا به منزله عام فرض شود. در مباحث بعدی به این بحث خواهیم پرداخت.

اولویت منطوقی را اینگونه می توان فرض کرد که خود عبارت - با دلالت مطابقی - دلالت بر عموم داشته باشد و دلالت آن در مورد قوی تر، از باب دلالت عام بر خاص باشد مثل اینکه شارع بگوید «خمر حرام است چون هر مسکری حرام است» (الخمر حرام لأن کل مسکر حرام). خصوصیتی که خمر دارد این است که درصد الکل آنکه موجب اسکار است مثلاً ۲۰ درصد است و از همین رو مقدار کمی از آن موجب مستی نمی شود؛ ولی با این حال شارع، مقدار کم آن را نیز - اگر چه موجب مستی نشود - حرام کرده است. حال مشروب الکلی دیگری غیر از خمر را فرض می کنیم که درصد الکل آن ۴۰ درصد است و مقدار کم آن نیز، موجب مستی می شود. این مشروب الکلی اگر چه خمر نامیده نمی شود، اما به طریق اولی حرام است. دلالت عبارت «الخمر حرام لأن کل مسکر حرام» بر حرمت این مشروب الکلی به واسطه دلیل اولویت است اما این اولویت خارج از مفهوم است و از آنجا که دلالت آن لفظی و از نوع مطابقی است، داخل در دلالت منطوقی می گردد.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دوم، شماره دوم
بهار ۱۳۹۰

۸۲

۲. اولویت غیر لفظی

ویژگی اصلی این قسم، غیرمستفاد بودن از لفظ است که خود می تواند به دو قسم اولویت عقلی یا قطعی و اولویت ظنی یا همان قیاس اولویت تحقق یابد. اولویت اطمینانی نیز ملحق به قسم اول است.

اولویت عقلی / قطعی یا اطمینانی: در بسیاری از عبارات در مقابل مفهوم اولویت و اولویت عرفی، سخن از اولویت قطعی به میان آمده است (برای نمونه، رک: شیر، ۱۴۰۴، ۳۷-۲۵؛ حکیم، ۱۴۱۷، ۳/۸۱؛ خاقانی، ۱۴۰۴، ۲۸). از دقت در کلام ایشان و نیز به قرینه تقابل، معلوم می شود که مراد، همان اولویت عقلی است.

اولویت عقلی در مواردی است که فهم حکم توسط اولویت، نیازمند وجود مقدمه ای عقلی است. برای نمونه اگر شارع بگوید: «دشنام دادن به امام علیه السلام موجب کفر است» و ما از خارج بدانیم که این حکم، به جهت احترام امام علیه السلام است نه به جهت بشر و

مخلوق بودن ایشان، می فهمیم که دشنام دادن به خداوند متعال، به طریق اولی، حرام است (خوئی، ۱۴۱۹، ۲/۲۹۴).

در حقیقت، اولویت قطعی به لحاظ فهم علت حکم [از خارج از عبارت] است (حکیم، ۱۴۱۷، ۳/۸۱).

باید توجه داشت که اولویت قطعی و عقلی در اصطلاح شیعه، قسمتی از قیاس اولویت است؛ اما از این جهت که اعتبار آن از جهت قطع است نه از جهت قیاس، اولویت قطعی نامیده شده و از این جهت که تشخیص علت، توسط عقل صورت گرفته به اولویت عقلی موسوم گشته است.

از طرفی در برخی عبارات از اولویت اطمینانی سخن گفته شده است. اطمینان در لغت به معنای «استقرار» و «سکون» آمده است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ۱۱/۳۵۳) و در اصطلاح به درجه بالای ظن اطلاق می شود؛ یعنی ظنی که اگر چه به درجه علم و یقین نرسیده است؛ اما به آن بسیار نزدیک است. در اطمینان اگر چه هنوز احتمال خلاف وجود دارد؛ اما این احتمال به قدری اندک است که عقلاً به آن اعتنا نمی کنند. (فتح الله، ۱۴۱۵، ۵۹)

نقد و بررسی
دلیل اولویت

۸۳

سید محمد کاظم مصطفوی در این باره می نویسد: گرچه قدر متقین از این قاعده (در اولویت عقلی) اولویت قطعی است؛ اما از آنجا که اطمینان در باب حجیت، جانشین قطع می گردد، بعید نیست که اولویت اطمینانی نیز جانشین اولویت قطعی گردد (مصطفوی، ۱۴۲۱، ۱۸۲).

اولویت ظنی / قیاس اولویت: یکی از مواردی که در کلمات برخی از دانشمندان علم فقه و اصول، در مورد اولویت، مشاهده می شود، تفاوت نهادن میان «قیاس اولویت» و «مفهوم اولویت» است.

در نگاه این افراد، شمردن مفهوم اولویت در زمره قیاس، غلط است (نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳، ۴۱۵ - ۴۱۴)؛ چرا که مفهوم اولویت، ظهور لفظی ای است که اقوی از ظهور آن در منطوق است و از همین رو حتی کسانی که قیاس اولویت را مردود دانسته اند، مفهوم اولویت را پذیرفته اند که از جمله این افراد، می توان به شریف مرتضی (نجفی اصفهانی،

۱۴۱۳، ۴۱۵ - ۴۱۴)، سید نعمت‌الله جزایری، (جزایری، ۱۴۱۷، ۱/۱۹۰) و مولی صالح مازندرانی (مازندرانی، بی تا، ۱/۱۱۵) اشاره کرد.

در این عبارات، مفهوم اولویت با وصف «مستفاد از لفظ»: و قیاس اولویت با دو وصف «ظنی» و «غیر مفهوم از لفظ» مطرح شده است (شیر، ۱۴۰۴، ۳۵-۳۷).

البته باید توجه داشت که مفهوم اولویت نیز معمولاً ظنی است اما چون ظن برآمده از لفظ است از باب ظواهر محسوب می شود که اعتبار آن قطعی است. (۱۴۱۰، ۲/۱۵۳).

خاقانی در عبارت جامعی بیان می دارد: «... آنچه نزد ما معتبر است، صرفاً مفهوم اولویت - که مندرج تحت ظواهر است - می باشد همچون مفهوم از آیه تأیید نسبت به ضرب: نه قیاس اولویت چرا که آن، همان قیاس نهی شده و ممنوع است مگر آنکه مناط آن منقح باشد (اولویت قطعی)» (خاقانی، ۱۴۰۴، ۳۷).

از طرفی، برخی دیگر، قیاس اولویت و مفهوم اولویت (مفهوم موافقت) را به یک معنا دانسته اند. از جمله این افراد مرحوم مظفر را می توان نام برد: «اما قیاس اولویت پس آن، همان چیزی است که مفهوم موافقت... و فحوی خطاب نامیده می شود مثل آیه کریمه: ولا تقل لهما أف» (۱۳۷۰، ۲/۱۹۹).

اما ایشان تصریح می کند که اعتبار آن، از جهت قیاس نبوده؛ بلکه از باب حجیت ظواهر است (۱۳۷۰، ۲/۱۹۹) و از همین رو در موردی که اولویت از چارجوب الفاظ و دلالت فحوی فهمیده نشود، معتبر نیست و در اصطلاح، مفهوم نامیده نمی شود بلکه از قیاس باطل محسوب می گردد (۱۳۷۰، ۲/۱۹۹).

موافقان و مخالفان دلیل اولویت

برخی بر حجیت آن ادعای اجماع نموده اند (شهید ثانی، ۱۳۷۴، ۱۰۸؛ نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳، ۴۱۵؛ مظفر، ۱۳۷۰، ۱/۱۱۴؛ وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ۱۴۸؛ غروی اصفهانی، ۱۴۰۴، ۳۸۶). از طرفی صاحب حدائق بیان می دارد که محقق و جمعی از اصحاب، قیاس اولویت را انکار کرده اند (بحرانی، ۱۴۱۵، ۱/۶۰) و برخی، انکار قیاس اولویت را به اخباریان نسبت می دهند (فضلی، ۱۴۲۰، ۵۵).

شیخ حرّعاملی نیز در جای جای کتاب وسایل الشیعة بر بطلان قیاس اولویت تصریح

و تأکید می‌کند (از جمله رک: ۱۴۱۴، ۱۸۴/۲ و ۲۴۷ و ۳۵۰) و در کتاب «الفصول المهمة» بابتی را با عنوان «عدم جواز عمل در احکام شرعی به هیچ یک از انواع قیاس حتی قیاس اولویت» مطرح می‌نماید (۱۴۱۴، ۴۴۴ باب ۱۷).

از سویی دیگر همان‌طور که در اقسام اولویت بیان شد، برخی از دانشمندان فقه و اصول، میان قیاس اولویت و مفهوم اولویت تفاوت نهاده، به حجیت مفهوم اولویت معتقد گشته و قیاس اولویت را باطل دانسته‌اند. برخی دیگر برای حجیت آن به بیان ضوابطی پرداخته‌اند که این ضوابط را بررسی می‌کنیم.

بررسی ضوابط در حجیت اولویت

اگرچه در هیچ متن اصولی، به بحث ضوابط و شرایط حجیت دلیل اولویت به طور مستقل پرداخته نشده است؛ اما از لابه لای کلمات اصولیان می‌توان ضوابطی را استخراج کرد که به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. قطع به علت حکم

یکی از ضوابط حجیت دلیل اولویت قطع به علت و مناط حکم است (رک: آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۳۳۶؛ خوئی، ۱۴۱۷، ۱۴۵/۲). ثبوت علت به قدری مهم است که حتی برخی ادعا نموده‌اند که اولویت نیز از جمله منصوص العله است. (حیلری، ۱۳۷۹، ۴۵۸-۴۵۷؛ فتح الله، ۱۴۱۵، ۳۴۰) و به همین جهت، می‌توان از این ضابطه به اساسی‌ترین شرط حجیت اولویت تعبیر کرد. ظاهراً اینکه مورد فرع را مورد اقوی یا اعلی می‌نامند نیز با نظر به علت حکم است؛ یعنی از آنجا که در دلیل اولویت، علت حکم به نحو قوی‌تری در مورد فرع وجود دارد، مورد فرع را فرد اعلی یا اقوی می‌نامند و اولویت ثبوت حکم در فرع نسبت به اصل، از همین جهت است.

همچنین به نظر می‌رسد اینکه «دلالت فحوی» و «تبییه بر اعلی به وسیله ادنی» را در زمره مفاهیم - که دلالت لفظی التزامی بر نحو لزوم بین بالمعنی الاخص است (رک: نائینی، ۱۴۰۹، ۴۷۶/۲؛ خوئی، ۱۴۱۰، ۵۶/۵؛ مظفر، ۱۳۷۰، ۱۳۲/۱) - قرار داده‌اند، از همین رو باشد؛ یعنی از آنجا که کشف عرفی و لفظی علت، مستلزم ثبوت حکم (معلول) در تمامی موارد ثبوت علت است، این دلالت - دلالت لفظ کاشف از علت بر ثبوت

حکم در موارد غیر مذکوری که برخوردار از آن علت است - در زمره مفاهیم، قرار گرفته است.

پذیرش این ضابطه با توجه به تأکید و تصریح تعداد زیادی از دانشمندان اصول و فقه آسان می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد پذیرش مطلق آن با مبنای بزرگانی هم‌چون سید مرتضی و شیخ طوسی در موجب نبودن علل شرعی، ناسازگار باشد؛ زیرا از نظر ایشان، حکم شرعی دایر مدار علل شرعی نیست؛ چراکه علل شرعی موجب حکم (و علت تامه آن) نیستند؛ بلکه صرفاً برای بیان داعی و انگیزه حکم و وجه مصلحت آن هستند (علم‌الهدی، ۱۳۴۸، ۲/۶۸۴؛ طوسی، ۱۴۱۷، ۲/۶۵۷).

ظاهراً ایشان بر اساس همین مبنا منصوص العله را معتبر ندانسته و آن را قیاس باطل تلقی نمودند؛ اما با وجود این مبنا، مشاهده می‌کنیم که این دو بزرگوار، دلالت فحوی و مفهوم اولویت را پذیرفته‌اند. این مطلب نشان می‌دهد که مبنای ایشان در پذیرش مفهوم اولویت، کشف علت و وجود آن در فرع نبوده است.

از این رو شاید بتوان میان مفهوم اولویت و اولویت عقلی و قطعی، تفاوت قایل شد به این نحو که در اولویت عقلی، کشف علت شرط است؛ به خلاف مفهوم اولویت. اما باید گفت که این تفکیک برخلاف نص و ظاهر کلمات بسیاری از بزرگان است و حتی برخی تصریح کرده‌اند که سرایت حکم در آیه تأیید نیز به جهت روشن بودن علت حکم است (رک: فاضل تونی، ۱۴۱۵، ۲۳۱-۲۳۰؛ میر: اماماد، ۱۴۰۵، ۲۱۱-۲۱۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۱، ۶/۲۹؛ سبزواری، بی تا، ۱/۱۱۲؛ خوانساری، بی تا، ۱/۲۶۰؛ حیدری، ۱۳۷۹، ۴۵۸-۴۵۷). کلام مرحوم مظفر نیز ظاهر در همین معناست؛ چراکه ایشان مفهوم موافق راتنها در موردی می‌پذیرد که خود لفظ در تعدی حکم به آنچه در علت حکم اولویت دارد، ظهور داشته باشد مثل آیه تأیید (۱۳۷۰، ۲/۱۸۲) و از این رو تشخیص علت حکم، ضروری است.

با این حال یا باید میان این دو قول و مبنا جمع نمود و یا قایل به تفکیک دیگری شد. این تفکیک دیگر، همان است که آیت‌الله حکیم در مورد مفهوم اولویت مطرح نمودند. ایشان پس از تقسیم اولویت به اولویت قطعی و مفهوم اولویت، معیار در مفهوم اولویت را ظهور کلام دانسته و این ظهور را به دو نحو ترسیم کردند. نوع اول این است که عرف

به جهت فهم جهت و علت حکم، تعدی حکم به مورد دیگر را دریافت کند و نحو دوم این است که عرف در یابد که خطاب، مسوق برای بیان عموم حکم است به این نحو که ثبوت حکم در فرد پائین تر را بیان کرده تا [مخاطب] به وسیله اولویت به فرد اعلی، منتقل شود (حکیم طباطبائی، ۱۴۱۴، ۱/۵۰۵-۵۰۴).

از تقابل این دو نحو از ظهور برمی آید که در نحوه دوم آن، ثبوت علت و جهت حکم شرط نمی باشد. احتمالاً منظور سید مرتضی و شیخ طوسی نیز از فحوی الخطاب و تشبیه بالأدنی علی الأعلی همین قسم است.

اما باید گفت: تحقق چنین اولویتی، محل تأمل بلکه منع است. در اولویت، سرایت حکم از اصل به فرع به چه جهت است؟ آیا به جهت اقوی بودن وجود علت در فرع است یا خیر؟ اگر به جهت اول است که مدعا ثابت است و گرنه موجب سرایت حکم نخواهد شد؛ هر چند مورد فرع اعلی و بالاتر باشد. مثلاً می دانیم که زن حائض روزه ای را که در زمان عادت ماهیانه از او فوت شده است، قضا می نماید و این عمل بر او واجب است. حال بر اساس ادله دیگری می دانیم که نماز بسیار مهم تر و بالاتر از روزه است؛ پس قضای نمازی که از زن حائض در ایام عادت فوت شده است، به طریق اولی واجب است؛ اما به یقین می دانیم که این حکم به نماز سرایت نمی کند و این سرایت، قیاس باطل است.

همچنین می دانیم که قتل نفس، بالاتر از زنا است. برای اثبات زنا، حتماً چهار شاهد لازم است؛ پس در قتل نفس نیز به طریق اولی چهار شاهد باید لازم باشد؛ اما می دانیم که در قتل نفس، تنها دو شاهد لازم است. در این باب موارد بسیاری را می توان ذکر کرد که گرچه نسبت به مورد اصل اولویت دارند؛ اما حکم اصل در آنها ثابت نمی شود و این بدین جهت است که اولویت آنها نسبت به مورد اصل به جهتی غیر از علت حکم باز می گردد.

از همین رو «تشبیه بالأدنی علی الأعلی» معنای درستی نخواهد داشت مگر اینکه ادنی و اعلی به جهت علت حکم در نظر گرفته شده باشند. اعلی موردی است که علت در آن به نحو قوی تر و شدیدتری یافت می شود. فهم عرفی عموم از خطاب نیز به جهت همین فهم علت است یعنی عبارت «به آنها اف نگو» ظهور عرفی در این دارد که این حکم

بر مبنای احترام والدین است و علت حرمت اف، بی‌احترامی و اذیت و آزار آنهاست و از این رو عرف، نهی از تمامی موارد بی‌احترامی و اذیت و آزار را برداشت می‌کند. سایر موارد نیز همین گونه است و فهم عرفی علت، موجب فهم عموم می‌شود. از طرفی دلالت التزامی - که معیار در مفهوم اولویت است - تصور درستی نخواهد داشت مگر به واسطه التزام حکم با علت تامه.

امادر مورد سید مرتضی و شیخ طوسی باید گفت: انتساب آن نظریه به آنها به طور مطلق، محل تأمل است و شواهدی وجود دارد که ایشان بر مبنای اهل سنت سخن می‌گویند و با مبنای خودشان به اینکه علل شرعی موجب حکم نیستند، علیه قیاس استناد می‌نمایند. برای نمونه، سید مرتضی علم‌الهدی پس از بیان اینکه علت عقلی همیشه موجب حکم است می‌نویسد: «و علت شرعی این گونه نیست؛ چرا که علت شرعی نزد بیشتر معتقدان به قیاس و محققان آنها در تعلیق حکم به آن، کفایت نمی‌کند» (علم‌الهدی، ۱۳۴۸، ۶۷۱/۲). وی در جایی دیگر بیان می‌دارد: «عند من اجاز تخصیص العلة منهم» (نزد کسی از معتقدان به قیاس که تخصیص علت را [که گاهی علت باشد و گاهی نباشد و ...] جایز بدانند: علم‌الهدی، ۱۳۴۸، ۶۷۱/۲). به هر حال همان‌طور که تأکید کردیم، اولویت بدون مشخص بودن علت، نمی‌تواند معتبر باشد.

نکته دیگری که در این ضابطه باید مطرح گردد، این است که آنچه در حجیت دلیل اولویت معتبر می‌باشد، اثبات علت به گونه‌ای معتبر است نه صرفاً قطع به علت. همان‌گونه که بسیاری از بزرگان تصریح نموده‌اند؛ ظن معتبر (مثل ظن مستند به لفظ) نیز کفایت می‌کند (رک: نائینی، ۱۴۱۰، ۱۵۳/۲؛ خاقانی، ۱۴۰۴، ۲۸؛ غروی اصفهانی، ۱۴۰۴، ۳۸۶؛ کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ۳۰/۱ و ۳۲-۳۱). پس در حقیقت آنچه معتبر است، کشف علت با دلیل معتبر (مثل قطع یا ظواهر) است نه صرفاً قطع به علت.

۲. قطع به تامه بودن علت

قطع به تامه بودن علت که گاهی از آن به «قطع به کافی بودن علت در ثبوت حکم» تعبیر می‌شود (غروی اصفهانی، ۱۴۰۴، ۳۸۶)، یکی دیگر از شرایط حجیت دلیل اولویت است. طبق این نظر اگر علت کشف شده، علت ناقصه حکم باشد - به این معنا که علاوه

بر آن علت کشف شده، خصوصیت‌ها و امور دیگری نیز در ترتب حکم، دخیل بوده - ثبوت آن علت، حتی اگر به نحو شدیدتر باشد، نمی‌تواند موجب ثبوت حکم گردد. شرط تامه بودن علت، کاملاً منطقی و معقول است؛ زیرا مفاد مفهوم موافقت و دلیل اولویت، «ثبوت عند الثبوت» (ثبوت حکم هنگام ثبوت علت) است و آنچه مستلزم ثبوت حکم است، صرفاً علت تامه است نه علت ناقصه؛ اما همان‌طور که مرحوم غروی اصفهانی تصریح می‌کند (غروی اصفهانی، ۱۴۰۴، ۳۸۶)، وجود قطع ضرورتی ندارد و ظن معتبر نیز برای اثبات آن کفایت می‌کند.

۳. اثبات انحصار علت

علامه حیدری علاوه بر ثبوت علت، انحصار علت و وجود آن در فرع با حجتی قطعی را، ضروری می‌داند (۱۳۷۹، ۴۵۸-۴۵۷).

انحصار علت دو معنا می‌تواند داشته باشد. معنای اول که بیشتر به کار می‌رود این است که یک معلول، تنها یک علت تامه داشته باشد؛ برخلاف معلولی که دو علت تامه در عرض یکدیگر دارد؛ مثلاً نور خورشید، علت تامه برای حرارت است؛ اما علت منحصراً آن نیست؛ چون غیر از خورشید، احتراق نیز می‌تواند علت تامه برای حرارت باشد. این دو - از نظر دلالت مفهومی - یک جهت مشترک دارند و آن این است که ثبوت علت تامه (چه منحصراً و چه غیر منحصراً) موجب ثبوت معلول (حکم) می‌گردد؛ پس در زمینه ثبوت، هیچ تفاوتی ندارند اما در جهت انتفا بایکدیگر تفاوت دارند؛ چرا که انتفا علت تامه منحصراً دلالت یقینی بر انتفای معلول دارد؛ اما انتفا علت تامه غیر منحصراً این گونه نیست؛ زیرا گرچه یکی از علل تامه (مثل احتراق) منتهی و مفقود است، اما چه بسا علت تامه دیگر (مثل نور خورشید) موجود باشد و موجب ثبوت معلول (حرارت) گردد. از این روست که در مفهوم مخالفت - که مفاد آن انتفاء عند الإنتفاء است - علاوه بر ثبوت علت تامه، ثبوت منحصراً بودن علت نیز شرط است.

اما در مفهوم موافقت و دلیل اولویت - که مفاد آن ثبوت عند الثبوت است - منحصراً بودن علت، شرط نمی‌باشد و تنها تامه بودن آن کفایت می‌کند. از این رو مراد از انحصار علت در دلیل اولویت، نمی‌تواند این معنا باشد. معنای دوم که

می‌توان برای آن در نظر گرفت همان معنای تامه بودن علت است؛ یعنی آنچه به عنوان علت حکم کشف شده است - مثل اسکار - منحصرأهمان - بدون در نظر گرفتن چیز دیگری - دخیل در ثبوت حکم باشد نه به همراه قید و خصوصیتی دیگر - مثل خمر بودن - که در این صورت، اسکار، علتی است که انحصار ندارد و به تعبیر دیگر علت ناقصه حکم است.

۴. قطع به وجود علت در فرع

تعدی حکم از اصل به فرع به جهت اولویت، مستلزم قطع به وجود علت در فرع است (مقدس اردبیلی، بی تا، ۱/۳۶۷). اگر اعتبار اولویت را به ثبوت علت تامه حکم دانستیم، یقیناً وجود آن علت در فرع، شرط است؛ چرا که اساساً تعدی حکم از مورد اصل به فرع، به جهت وجود علت تامه در آن است؛ اما آیا قطع به وجود علت شرط است؟

همان مباحث گذشته در مورد اعتبار قطع، اینجا نیز مطرح می‌شود؛ یعنی اگر دلیل معتبر دیگری غیر از قطع وجود علت در فرع را ثابت کرد، کافی است. به تعبیر علامه حیدری، وجود علت در فرع با حجتی قطعی^۱ کفایت می‌کند (حیدری، ۱۳۷۹، ۴۵۸ - ۴۵۷). این دلیل و حجت قطعی ممکن است اجماع، خبر واحد یا هر دلیل معتبر دیگری باشد؛ اما از آنجا که مورد فرع، در حقیقت مورد مسکوت است و سخنی از حکم آن به میان نیامده است؛ بسیار به ندرت می‌توان به دلیل معتبر دیگری غیر از قطع در این خصوص دست یافت. در هر حال وجود علت در فرع باید به گونه‌ای معتبر کشف گردد و ظن به وجود آن، اگر داخل در یکی از ظنون معتبر نباشد، کافی نیست.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دوم، شماره دوم
بهار ۱۴۹۰
۹۰

۵. قطع به اقوی بودن علت در فرع

از دیگر شرایط، قطع به اقوی بودن علت در فرع است (حکیم، ۱۴۱۷، ۳/۸۰؛ حکیم، ۱۴۱۴، ۱/۵۰۴). البته مباحث قبلی عیناً در اینجا نیز مطرح می‌شوند و

۱. مقصود از حجت قطعی، دلیلی است که حجیت آن قطعی باشد اگر چه قطع آور نباشد؛ مثل خبر واحد یا غلواهر قرآن، اگر چه معمولاً موجب ظن هستند؛ اما چون دلیل حجیت آنها قطعی است و به تعبیر دیگر، به علور قطع، حجت هستند، دلیل قطعی یا علمی (در مقابل قطع و علم) نامیده می‌شوند.

همان‌طور که بیان شد: اگر چه در این مسئله قطع به وجود علت، موضوعیتی ندارد و ظن معتبر نیز می‌تواند جانشین آن شود؛ اما چون بحث دربارهٔ مورد فرع بوده که مسکوت است، وجود ظن مستند به لفظ در این مسئله بسیار نادر است. همچنین شایان یادآوری است که این مورد را در حقیقت باید شرط تحقق اولویت دانست؛ زیرا وجود علت تامه در فرع، در هر صورت موجب تعمیم حکم است؛ با این تفاوت که اگر این علت، در فرع به شکلی قوی‌تر باشد، اولویت نامیده شده؛ وگرنه حسب مورد، در زمرهٔ منصوص العله یا تقیح مناط محسوب می‌شود.

۶. الغای خصوصیت

الغای خصوصیت به این معناست که در نظر عرف، مورد و موضوع یادشده (مثل اف در آیهٔ تأیید) هیچ دخالتی در حکم نداشته و حکم اختصاص به موضوع مذکور ندارد. از این رو حکم به سایر موارد که در علت حکم با مورد مذکور مشترک‌اند، سرایت می‌کند. در صورت عدم الغای خصوصیت، نمی‌توان حکم حرمت را به سایر موارد اذیت و آزار، سرایت داد. تقیح مناط نیز مشابه همین حالت را دارد.

از آنجا که در دلیل اولویت، حکم از مورد مذکور به مورد مسکوت، تعدی می‌کند، لزوم الغای خصوصیت، امری واضح به نظر می‌رسد و از این رو موارد متعددی را در کتب فقهی می‌توان یافت که اولویت، به خاطر امکان اختصاص حکم به محل، رد شده است (رک: گلپایگانی، بی تا، ۱۴۰؛ روحانی، ۱۴۱۵، ۱۲/۲۷۲) و از این رو می‌توان عدم دخل خصوصیت (مقدس اردبیلی، بی تا، ۱/۳۶۷) یا همان الغای خصوصیت را یکی از ضوابط حجیت دلیل اولویت دانست.

اما باید توجه داشت که این ضابطه اگر چه صحیح است؛ اما نمی‌تواند به عنوان ضابطه مستقلی تلقی شود؛ چرا که نتیجهٔ الغای خصوصیت، کشف علت تامه و ظهور حکم در عموم است و در حقیقت این دو به منزلهٔ مقدمه‌ای برای کشف علت تامه و ظهور در عموم هستند. هنگامی که عرف یا عقل با مشاهدهٔ «الخمر حرام لانه مسکر» خصوصیت خمر بودن را الفا کرده، حکم به حرمت هر مسکری می‌نماید، در حقیقت علت تامهٔ حکم را که همان مسکر بودن است، کشف نموده است.

۷. عدم مخالفت حکم با عموم، قاعده یا اصل اولی

از کلام برخی بزرگان استفاده می‌شود که تعدی حکم در مواردی نظیر اولویت، تنقیح مناط و الغای خصوصیت، در جایی است که حکم، مخالف اصل یا عموم نباشد (انصاری، ۱۴۱۵، ۱۶۴؛ خمینی، ۱۴۱۰، ۳۹۰/۵؛ حکیم، ۱۴۱۷، ۸۰/۳؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ۱۳۶/۲ و ۱۴۴).

اما به نظر می‌رسد پذیرفتن این ضابطه به‌طور مطلق، برابر با عدم حجیت مفهوم موافقت و دلیل اولویت باشد؛ چرا که غالب موارد آن مخالف عموم، قاعده یا اصل اولی هستند. حتی حرمت ضرب مستناد از آیه تأیید، مخالف اصل برائت است.

از طرفی علمای علم اصول، بحث مستقلی مطرح می‌نمایند که آیا تخصیص عام به وسیله مفهوم جایز است یا خیر؟ و روشن است این مسئله هنگامی مطرح می‌شود که مفهوم، مخالف با حکم عامی باشد و جالب‌تر اینکه برخی جواز تخصیص عام با مفهوم موافق را اجماعی و تخصیص با مفهوم مخالف را محل خلاف دانسته‌اند. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۷۲) و صاحب «المحکم» علت اجماعی بودن آن را ملازمه آشکار میان منطوق و مفهوم معرفی کرده و بیان می‌دارد که این ملازمه به گونه‌ای است که عرفاً نمی‌توان میان آن دو تفکیک قایل شد؛ از همین رو عدم تخصیص عام به وسیله مفهوم موافق، نه تنها به دست برداشتن از مفهوم؛ بلکه به دست برداشتن از منطوق نیز منجر می‌شود (حکیم، ۱۴۱۴، ۱۵۱/۲).

در مورد اصل اولی نیز باید گفت که مورد اصول اولیه جایی است که دلیل معتبر دیگری نباشد (الأصل دلیل حیث لا دلیل) اما در موردی که مفهوم موافقت یا اولویت قطعی وجود داشت، اصول اولیه هیچ اعتباری ندارند.

البته در مورد اولویت قطعی می‌توان گفت با وجود مخالفت حکم با اصل یا عموم، حصول قطع به تعدی حکم بسیار مشکل است و این مخالفت حکم، مانعی بر سر راه حصول قطع است؛ اما به فرض حصول قطع نمی‌توان از عمل به آن ممانعت کرد؛ چرا که حجیت قطع، ذاتی و غیر قابل سلب است. در هر صورت چنین ضابطه‌ای را نمی‌توان پذیرفت.

۸. دلالت لفظی و عرفی

همان گونه که در اقسام اولویت (۱-۳) توضیح داده شد، دلالت لفظی (به این معنا که اولویت، مستفاد از خود لفظ باشد) و دلالت عرفی (به این معنا که کلام در نزد عرف، دلالت بر اولویت داشته باشد)، از ویژگی های بارز مفهوم اولویت و شرط آن است. تقریباً می توان در حجیت این قسم از اولویت - که برگرفته از لفظ و دلالت عرفی است - ادعای اجماع نمود. حتی افرادی هم چون سید مرتضی که قیاس اولویت را منکرند، این قسم از اولویت را پذیرفته اند. این امر از این روست که این قسم، در زمره ظواهر محسوب می گردد و از همان باب، حجت است؛ اما در اینجا به چند نکته باید توجه داشت.

نکته اول: مراد از ظهور لفظ، ظهور در چه چیزی و مراد از دلالت عرفی، دلالت بر چه چیزی است؟ مراد، ظهور در تعدی حکم به مورد قوی تر - کما اینکه از عبارت مرحوم مظفر برمی آید (۱۳۷۰، ۱/ ۱۱۴ و ۱۸۴) - یا ظهور در علت و جهت حکم - کما اینکه در عبارت آیت الله حکیم اشاره شده (۱۴۱۴، ۱/ ۵۰۵-۵۰۴) - یا ظهور در مفهوم - همانطور که در کلام سید مصطفی خمینی آمده است (۶۷۳۱، ۵/ ۱۹۴-۱۹۱) - و یا ظهور در عموم - همان گونه که در عبارت آیت الله حکیم ذکر شده است. (۱۴۱۷، ۳/ ۸۱) - می باشد؟ به نظر می رسد تمامی این عبارات نهایتاً به یک مطلب باز می گردند؛ چرا که وقتی عبارت، ظهور در علت تامه حکم داشته باشد، ظهور در عموم خواهد داشت (به این معنا که حکم مختص به مورد ذکر شده نیست؛ بلکه تمامی مواردی را که علت در آن وجود دارد، شامل می گردد) و در این هنگام دلالت بر تعدی حکم به مورد قوی تر و در نتیجه دلالت بر مفهوم خواهد داشت.

نکته دوم: این ضابط، ضابط مفهوم اولویت است نه دلیل اولویت به طور کلی؛ زیرا حجیت قطع ذاتی است. از این رو اگر دلیل اولویت قطعی باشد، اگرچه مستفاد از لفظ نباشد، حجت و معتبر است.

نکته سوم: از آنجا که دلالت لفظی اعم از دلالت منطوقی و مفهومی است، اگر

۱. تفاوت «ظهور در عموم» و «ظهور در علت» پیشتر در کلام آیت الله حکیم بیان شده بود (۱-۳-۱). اولویت مفهومی ضمن اینکه در مباحث قبلی نشان دادیم که «ظهور در عموم»، تنها ریشه در «ظهور در علت» دارد و در تقابل قرار دادن این دو صحیح نیست. (رک: ۵-۱. قطع به علت حکم)

بتوان موردی را یافت که دلالت بر اولویت از نوع منطوق باشد، این ضابط (دلالت لفظی) ضابط صرف مفهوم اولویت نیز نمی باشد بلکه اعم از آن است. این نوع دلالت نیز، به طور قطع، داخل در ظواهر است و از همان باب، حجت است.

نکته چهارم: اگرچه اولویت لفظی نیز معمولاً ظنی است (ظن معتبر)، اما در کلمات فقها و اصولیان هرگاه اولویت ظنی، به طور مطلق به کار می رود، مراد، اولویت ظنی غیر مستند به لفظ است که بسیاری از بزرگان بر بی اعتباری آن تصریح کرده اند (رک: خوئی، ۱۴۱۰، ۲۹۵/۱؛ حکیم، ۱۴۰۴، ۲۶/۲؛ حکیم، ۱۴۱۷، ۲۷/۲؛ یزدی طباطبایی، بی تا، ۹؛ روحانی، ۱۴۱۵، ۳۸۷/۳۶؛ آشتیانی، ۱۴۰۴، ۴۳؛ انصاری، ۱۴۱۹، ۲۳۲/۱؛ همدانی، بی تا، ۱/ق ۲/۶۵۲) و نباید آن را با اولویت لفظی اشتباه گرفت.

جمع بندی شرایط حجت دلیل اولویت

معیار و شرط حجت اولویت، استفاده عموم است. استفاده عموم به جهت ثبوت و کشف «علت تامه» و وجود آن در فرع به نحو قوی تر و شدیدتر است. این ثبوت و کشف، لزوماً باید با دلیلی معتبر و حجتی قطعی باشد. حجت قطعی ممکن است یکی از ظنون معتبر، مثل ظواهر لفظی و اجماع - که حجت آنها مجعول است - باشد و ممکن است قطع و یقین باشد که حجت آن ذاتی است. اطمینان نیز ملحق به قطع است.

با توجه به معیارهای بالا، اولویت به طور کلی به دو دسته لفظی و غیر لفظی تقسیم می شود. این قسم به دو صورت متصور است: صورت اول این است که خطاب در مورد اصل، به صورت لفظی و مطابقی، دلالت بر عموم داشته باشد؛ یعنی عموم علت از الفاظی هم چون «کل» و «جمع» مستفاد گردد. مثل «حرمت الخمر لأن کل مسکر حرام» که بر حرمت مسکرات غیر خمر که درصد اسکار بیشتری نسبت به خمر دارند، دلالت می کند. این قسم داخل در منطوق است.

صورت دوم این است که استفاده عموم، صرفاً به واسطه کشف علت تامه باشد. به تعبیر دقیق تر، خود خطاب با دلالت لفظی و عرفی، کاشف از علت تامه بوده و عقل به جهت ملازمه ای که میان علت تامه و حکم برقرار است، حکم به عموم نماید. این قسم همان مفهوم اولویت یا دلالت فحوی است. اولویت عرفی نیز اگرچه در کلام

محقق نائینی بر صورت اول تطبیق داده شده؛ اما به نظر می‌رسد حقیقتاً مربوط به این قسم باشد. در این قسم، مورد اصل، عام حقیقی نبوده بلکه به منزله عام است؛ چرا که دلالت آن بر عموم، به واسطه حکم عقل به ملازمه میان علت تامه و حکم است.

اما اولویت غیر لفظی آن است که کشف علت تامه، مستند به لفظ و دلالت عرفی نباشد. این قسم همان است که از آن در لسان فقها به اولویت عقلی تعبیر می‌شود و از آنجا که جز در صورت حصول قطع معتبر نمی‌باشد، به اولویت قطعی موسوم گشته است. البته بیان شد که حصول اطمینان نیز کفایت می‌کند و از این رو اولویت اطمینانی نیز داخل در همین قسم بوده و معتبر می‌باشد. در این دسته اولویت ظنی، معتبر نیست. در لسان فقها هر جا به طور مطلق از اولویت عقلی، اولویت قطعی، اولویت اطمینانی و اولویت ظنی سخن رفته باشد، مراد همان اولویت غیر مستند به لفظ است و تمامی آنها به جز قسم اخیر، معتبر می‌باشند.

باید تذکر داد که شاید بتوان موردی را یافت که علت تامه به واسطه یکی دیگر از ادله معتبر - غیر از ظواهر - مثل اجماع کشف شده باشد. این قسم اگرچه داخل در اولویت غیر لفظی است، اما در هیچ یک از موارد قبلی جای نمی‌گیرد و اساساً تاکنون مطلبی که خصوصاً در مورد آن سخن گفته باشد، مشاهده نشده است؛ اما در هر حال چنین اولویتی معتبر است. شاید بتوان این قسم را اولویت اجماعی نامید.

نقد و بررسی
دلیل اولویت

۹۵

از طرفی اگرچه ممکن است تمامی اقسام اولویت غیر لفظی به عنوان قیاس اولویت نامیده شوند، اما از آنجا که حقیقت قیاس همان قیاس ظنی است و مبتنی بر ظن می‌باشد، قدر متیقن از قیاس اولویت، همان اولویت ظنی (غیر مستند به لفظ) است و ظاهراً اولویت عقلی و قطعی، اطمینانی و اولویت اجماعی، خارج از اصطلاح قیاس هستند. پس قیاس اولویت، صرفاً اولویت ظنی (غیر مستند به لفظ) است که غیر معتبر و باطل است. از این رو به طور کلی اولویت از نوع اولویت منطوقی و مفهومی، اولویت قطعی و اطمینانی و اولویت اجماعی معتبر است و قیاس اولویت باطل است.

ادله مخالفان اولویت

همان طور که پیشتر بیان کردیم می‌توان حجیت مفهوم اولویت را اجماعی تلقی کرد و آنچه مورد انکار برخی واقع شده است، همان قیاس اولویت است. از این رو شایسته بود

این مبحث را با عنوان ادلة مخالفین قیاس اولویت مطرح نماییم؛ اما از آنجا که برخی انکار مفهوم اولویت را به اخباریان نسبت داده‌اند، عنوان مبحث را به‌طور کلی مطرح نمودیم. به‌طور کلی از جانب منکران اولویت دو دلیل مطرح شده است.

دلیل اول: عدم دلیل نقلی بر اعتبار آن

در بحث حجیت، ثابت گشته که اصل، عدم حجیت است و نبودن دلیل بر حجیت چیزی، برابر با عدم حجیت آن است. بر این اساس اگر بر حجیت و اعتبار دلیل اولویت، دلیلی نداشته باشیم، نمی‌توانیم معتقد به حجیت آن شویم.

صاحب «کتاب دروس فی اصول فقه الإمامیه» اعتقاد اخباریان را این گونه بیان می‌دارد: «اخباریان آنچه را که به‌عنوان مفهوم موافقت یا اولویت شناخته می‌شود، رد کرده‌اند؛ چرا که از جانب شرع اسلامی دلیل نقلی مبنی بر لزوم اخذ به آن وارد نشده است؛ پس بنا بر این نظر، سخن خداوند: «به آن دو اف نگویید» فقط دلالت بر حرمت اف گفتن دارد و از آن به حرمت چیزی که نسبت به آن اولی به حرمت است؛ مثل دشنام‌دادن و کتک‌زدن تعدی نمی‌شود» (فضلی، ۱۴۲۰، ۵۵).

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دوم، شماره دوم
بهار ۱۴۹۰

۹۶

دلیل دوم: وجود دلیل نقلی بر ابطال آن

بر اساس این دلیل، ادلة بطلان قیاس، مطلق هستند و هیچ استثنایی نخورده‌اند؛ از این رو شامل دلیل اولویت نیز می‌گردند (رک: بحرانی، ۱۴۱۵، ۶۱/۱).
از طرفی برخی از این ادله به‌طور خاص، در مورد اولویت مطرح شده و در ابطال آن صراحت دارند. در این مبحث به مهم‌ترین این ادله اشاره می‌کنیم.

الف: روایت ابان در مورد دية انگشتان زن

ابان بن تغلب می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم دية قطع یک انگشت زن چقدر است؟ فرمودند: ده شتر. گفتم دو انگشت چطور؟ فرمودند: بیست شتر. عرضه داشتم: سه انگشت چه؟ فرمودند: سی شتر. گفتم چهار انگشت چقدر است؟ فرمودند: بیست شتر. با تعجب گفتم سه انگشت را قطع می‌کند؛ سی شتر ديه می‌دهد و

چهار انگشت را قطع می کند: بیست شتر؟! ما چنین سخنی را در عراق می شنیدیم و از گوینده آن تبری جسته و او را شیطان تلقی می کردیم. حضرت فرمودند: دست نگه دار ابان! این حکم پیامبر خدا ﷺ است که زن در دیه بامرد برابری می کند تا اینکه به یک سوم برسد. وقتی به یک سوم رسید؛ دیه زن به نصف باز می گردد. ای ابان تو مرا با قیاس اخذ کردی و هنگامی که سنت قیاس شود؛ دین نابود می گردد. (کلینی، ۱۳۸۸، ۷/۳۰۰ حدیث ۶)

ب: حدیث امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه

(ای ابوحنیفه) تقوا پیشه کن و دین را با رای خویش قیاس مکن که اولین قیاس کننده ابلیس بود... وای بر تو! قتل نفس عظیم تر است یا زنا؟ ابوحنیفه گفت: قتل نفس. حضرت فرمودند: اما خداوند متعال در قتل نفس، تنها دو شاهد را پذیرفته و در زنا کمتر از چهار شاهد را قبول نکرده است. سپس فرمودند: نماز برتر است یا روزه؟ ابوحنیفه پاسخ داد: نماز. حضرت فرمودند: پس چرا حیض، روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند؟! با این حال چگونه قیاس نزد تو معتبر است؟! پس تقوا پیشه کن و قیاس مکن. (حرّعاملی، ۱۴۱۴، ۲۷/۴)

نقد و بررسی
دلیل اولویت
۹۷

هم چنین ایشان به ابوحنیفه فرمودند: ادرار کثیف تر و پلیدتر است یا منی؟ عرضه داشت: ادرار. حضرت فرمودند: پس بنا بر قیاس تو لازم است که برای ادرار غسل واجب باشد نه منی؛ در حالی که خداوند، غسل را برای منی واجب کرده است نه ادرار (حرّعاملی، ۱۴۱۴، ۲۷/۴). در حدیثی دیگر به جای ادرار غایط آمده است (رک: نوری، ۱۴۰۹، ۱۷/۲۶۷)

ج: روایت انتساب قیاس به ابلیس

«لا تُقَسَّ فانَّ اول من قاس ابلیس»؛ یعنی قیاس مکن پس بدرستی که اولین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود (کلینی، ۱۳۸۸، ۱/۵۸ حدیث ۲۰).
«کسی که در این دسته از اخبار تتبع نماید، برایش آشکار می شود که قیاس ابلیس از سنخ اولویت بوده است؛ چرا که او بیان داشت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گل»

(اعراف: ۱۲) یعنی ابلیس خیال کرد که عنصر آتش، اشرف از عنصر گل است؛ چرا که آتش متمایل به جهت علو است پس او نسبت به آدم سزاورتر به سجده است» (جزایری، ۱۴۱۷، ۱۹۰/۱).

د: اولویت کف پادر مسح

امام علی علیه السلام فرمودند: «اگر دین با قیاس بود، کف پادر مسح کردن، اولی از روی پا بود» (نوری، ۱۴۰۹، ۱۷/۲۶۷).

این گونه از روایات که صریح در نفی اولویت بوده و آن را قیاس تلقی می کنند، بسیارند و افراد زیادی را می توان یافت که برای ابطال قیاس اولویت به این ادله استناد جسته اند (از جمله رک: حرعاملی، ۱۴۱۴، ۲۷/۴۹-۴۷ و ۲/۱۸۴ و ۳۴۷ و ۳۵۰؛ و نیز حرعاملی، ۱۴۱۸، ۵۳۰؛ مازندرانی، بی تا، ۲/۲۶۵؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ۱/۶۲-۶۰؛ جزایری، ۱۴۱۷، ۱۹۰/۱).

بررسی ادله مخالفان اولویت

اما در مورد دلیل اول که به اخباریان نسبت داده شده بود باید به چند نکته توجه داشت. اول اینکه آنچه به آنها نسبت داده شده است، ابطال و رد مفهوم موافقت و اولویت است؛ اما این نسبت، محل تشکیک است؛ چرا که بسیاری از منکران قیاس اولویت، مفهوم موافقت و دلالت فحوی یا همان مفهوم اولویت را می پذیرند. به کلام سید نعمت الله جزایری و مولی صالح مازندرانی قبلاً اشاره شد و کلام محقق بحرانی نیز بیان شد که اولویت در صورتی که علیت و وجود آن به نحو شدیدتر در فرع، قطعی باشد معتبر است. پس به جرأت می توان ادعا کرد که مراد این دسته از علما، صرفاً انکار قیاس اولویت، در مقابل مفهوم اولویت است.

اما با این حال باید گفت: به فرض وجود چنین ادعایی (عدم دلیل نقلی بر اعتبار اولویت) این ادعا تنها در مورد قیاس اولویت پذیرفته می شود؛ چرا که آن قسم از اولویت که در دلالت لفظی مندرج است، ادله حجیت ظواهر شامل آنها می گردد و اولویت قطعی و اطمینانی نیز از باب حجیت ذاتی قطع، معتبرند. اولویت اجماعی نیز تحت ادله

اجماع مندرج می‌گردد. از این رو بر حجیت آنها دلیل معتبری وجود دارد. اما در مورد دلیل دوم، باید گفت: چنین روایاتی به فرض قبول سند، هیچ دلالتی بر بطلان غیر از قیاس اولویت ندارند؛ بلکه اساساً این روایات در مورد قیاس اولویت هستند. از طرفی بیشتر نیز اشاره شد که برخی دلالت فحوی را استثناً از ادله قیاس شمردند و برخی دیگر تأکید داشتند که ادله بطلان قیاس اساساً شامل آن نمی‌شود و حق نیز همین است.

به هر حال این ادله نمی‌توانند موجب ابطال مفهوم اولویت و اولویت قطعی و اجماعی گردند و همان‌طور که اشاره شد، خود استدلال کنندگان به این روایات، دلالت فحوی و مفهوم اولویت را پذیرفته‌اند. کسان دیگری را نیز می‌توان یافت که با توجه به همین روایات، قیاس اولویت (غیر لفظی) را منکر شده و مفهوم اولویت را پذیرفته‌اند که از جمله می‌توان به مرحوم مظفر اشاره کرد که کلام ایشان ذکر شد.

لازم به یادآوری است که در میان آیات و روایات، مواردی را می‌توان یافت که دلیل اولویت را تأیید می‌کنند و حتی برخی از آنها برای اثبات حجیت قیاس استفاده کرده‌اند که به جهت اجمال از طرح آنها و بررسی اشکالات مطرح شده ذیل آنها خودداری می‌کنیم. مهم‌ترین این ادله عبارت‌اند از: الف: آیه احیای استخوان‌ها (یس: ۳۶)؛ ب: روایات اولویت غسل بر حد (صدوق، ۱۴۰۴، ۱/۸۴)؛ ج: روایت اولویت دین الهی بر دین پدر (مجلسی، ۱۴۰۳، ۸۵/۳۱۶)؛ د. روایات مربوط به عدم رویت خداوند با چشم سر به جهت عدم ادراک خداوند با وهم و تصور قلبی - که بسیار دقیق‌تر و قوی‌تر از چشم سر است (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ۲/۹۸).

نقد و بررسی
دلیل اولویت
۹۹

نتیجه

نتیجه اول، منقح ساختن تقسیمات و اصطلاحات مربوط به اولویت است. در کلمات علما تقسیمات متعددی در مورد اولویت مطرح شده که با بررسی دقیق این تقسیمات، بسیاری از آنها را صرفاً اختلاف در تعبیر و قابل ارجاع به یکدیگر دانستیم و از طرفی عناوین و اصطلاحات مربوط به اقسام اولویت، بعضاً به‌طور نادرست به جای یکدیگر به کار می‌روند (و به‌عنوان مثال برخی، دلیل اولویت را به‌طور مطلق، قیاس اولویت و برخی

مفهوم اولویت نامیده‌اند) که در این مقاله، موارد کاربرد هر یک به‌طور دقیق مشخص و از یکدیگر تفکیک شد.

نتیجه دوم، بررسی و تعیین دقیق ضوابط حجیت اولویت است. بر این اساس، اقسام اولویت عبارت‌اند از: اولویت مفهومی، اولویت منطوقی، اولویت عقلی، اولویت اجماعی و قیاس اولویت.

اولویت مفهومی، که با عنوان مفهوم اولویت یا اولویت عرفی شناخته می‌شود، در موردی است که تعدی حکم به مورد غیر مذکور، به جهت دلالت لفظی و از نوع دلالت التزامی به نحوین بالمعنی الاخص باشد.

اولویت منطوقی، در موردی تحقق می‌یابد که دلالت بر مورد غیر مذکور، از نوع دلالت لفظی و از قسم مطابقی باشد. این قسم در کلمات علما، مشاهده نمی‌شود و تنها می‌توان، شواهدی از آن را در بحث منصوص العله مشاهده نمود.

اولویت عقلی، که گاهی از آن با عنوان اولویت قطعی یاد می‌شود، در موردی است که کشف علت حکم توسط عقل صورت گرفته و خود لفظ، هیچ‌گونه دلالتی بر علت تامه نداشته باشد.

مورد اولویت اطمینانی، درحقیقت همان مورد اولویت قطعی و عقلی است، با این تفاوت که نسبت به علت تامه، هیچ‌گونه قطعی حاصل نشده، و صرفاً اطمینان به آن حاصل گشته است و از آنجا که اطمینان در باب حجیت، جانشین قطع می‌گردد، این قسم نیز ملحق به اولویت قطعی می‌شود.

اولویت اجماعی، آن است که علت حکم، توسط اجماع به دست آمده باشد. از این قسم در کلمات علما هیچ‌ذکری به میان نیامده است.

قیاس اولویت آن است که اولاً ظنی بوده و ثانیاً در آن هیچ‌گونه ظهور لفظی وجود ندارد.

مراد از اولویت ظنی که به‌طور مطلق به کار برده می‌شود، همین قسم است. از اقسام اولویت، صرفاً قسم اخیر آن باطل و سایر اقسام آن - فی الجمله - معتبر می‌باشند. پس از بررسی در مورد شرایط حجیت دلیل اولویت، مشخص شد که اموری نظیر: «عدم مخالفت حکم با عموم، قاعده یا اصل اولی» و «منحصراً بودن علت» اساساً شرط

آن نیستند: «دلالت لفظی و عرفی» مخصوص مفهوم اولویت است نه تمامی اقسام آن؛ و در مواردی نظیر: «قطع به علت حکم، قطع به تامه بودن علت، قطع به وجود علت در فرع و قطع به اقوی بودن علت در فرع»، قطعی بودن امور یاد شده ضروری نیست و اثبات امور یاد شده، هر چند با ظن معتبر کفایت می کند.

در نهایت می توان گفت، حجیت دلیل اولویت در اقسام آن، منوط به چند شرط است: (۱) الغای خصوصیت؛ (۲) اثبات علت حکم؛ (۳) اثبات تامه بودن علت؛ (۴) اثبات وجود علت در فرع؛ (۵) اثبات اقوی بودن علت در فرع.

می توان تمامی این شرایط را به دو شرط اساسی بازگرداند: «کشف معتبر علت حکم» و «وجود آن علت، در مورد مسکوت به گونه ای قوی تر و شدیدتر».

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسة آل البیت لإحیاء التراث.
۳. آشتیانی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). کتاب القضاء. ج دوم. قم: دار الهجره.
۴. صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی. (۱۴۰۴ق). من لایحضره الفقیه. ج دوم. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۵. غروی اصفهانی، محمد حسین. (۱۴۰۴ق). الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه. قم: دار الاحیاء.
۶. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). کتاب النکاح. ج اول. قم: باقری.
۷. ———. (۱۴۱۹ق). فرائد الاصول. ج اول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. بجنوردی، محمد حسن. (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهیه. ج اول. قم: الهادی.
۹. بحر العلوم طباطبائی، محمد مهدی. (۱۳۶۳). الفوائد الرجالیه. ج اول. تهران: مکتبه الصادق.
۱۰. بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۴۱۵ق). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. تحقیق محمد تقی ایروانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل. (۱۴۱۵ق). الفوائد الحائریه. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۲. جزائری موسوی، نعمت الله. (۱۴۱۷ق). نور البراهین یا انیس الوحید فی شرح التوحید. ج اول. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه.

- ج دوم، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
۱۴. _____ (۱۴۱۸ق). الفصول المهمة في أصول الأئمة عليهم السلام. ج اول. قم: مؤسسة معارف اسلامي امام رضا عليه السلام.
۱۵. حكيم طباطبائي، محمد سعيد. (۱۴۱۴ق). المحكم في اصول الفقه. ج اول. قم: المنار.
۱۶. _____ (۱۴۱۵ق). مصباح المنهاج، الاجتهاد والتقليد. ج اول. قم: كتابخانه آيت الله حكيم.
۱۷. _____ (۱۴۱۷ق). مصباح لمنهاج، كتاب لطهاره. ج اول. كتابخانه آيت الله حكيم.
۱۸. حكيم، محسن. (۱۴۰۴ق). مستمسك العروة الوثقى. قم: كتابخانه آية الله عظمي مرعشي نجفي.
۱۹. حيدري، علي نقى. (۱۳۷۹). اصول الاستنباط. ترجمه و شرح عباس زراعت و حميد مسجد سرائي. ج ششم. نشر فيض.
۲۰. خاقاني، علي. (۱۴۰۴ق). رجال الخاقاني. تحقيق: سيد محمد صادق بحر العلوم. ج دوم. مركز النشر. مكتب الاعلام الاسلامي.
۲۱. خميني، روح الله. (۱۴۱۰ق). كتاب البيع. ج چهارم. قم: اسما عيليان.
۲۲. خميني، مصطفى. (۱۳۷۶). تحريات في الاصول. ج اول. مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني (قده).
۲۳. خوانساري، حسين بن جمال الدين محمد. (بي تا). مشارق الشموس في شرح الدروس. نشر مؤسسة آل البيت عليه السلام.
۲۴. خوئي، ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). محاضرات في اصول الفقه. مقرر: محمد اسحاق فياض. ج سوم. قم: دار الهادي للمطبوعات.
۲۵. _____ (۱۴۱۰ق). كتاب الطهارة (التنقيح في شرح العروة الوثقى). مقرر: علي غروي تبريزي. ج سوم. قم: دار الهادي للمطبوعات.
۲۶. _____ (۱۴۱۷ق). مصباح لأصول. مقرر: محمد سرور بهسودي حسيني. ج پنجم. قم: مكتبه الداوري.
۲۷. _____ (۱۴۱۹ق). دراسات في علم الاصول. مقرر: علي هاشمي شاهرودي. ج اول. قم: مؤسسة دايره المعارف فقه اسلامي.
۲۸. دهخدا، علي اكبر. (بي تا). لغت نامه دهخدا (نسخه CD لغت نامه دهخدا).
۲۹. روحاني، محمد صادق. (۱۴۱۲ق). زبدة الأصول. ج اول. مدرسه الامام الصادق عليه السلام.
۳۰. _____ (۱۴۱۵ق). فقه الصادق عليه السلام في شرح التبصره. ج اول. قم: مؤسسة دار الكتاب.

۳۱. شبر، عبدالله. (۱۴۰۴ق). الاصول الاصلیه والقواعد المستنبطه من الآيات والاخبار. ج اول، قم: کتاب فروشی مفید.
۳۲. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۲ق). الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه. ج اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۳۷۴). تمهید القواعد. ج اول، مکتب الاعلام الاسلامی، قم: شیخ عباس تبریزیان.
۳۴. _____ (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام الی تفتیح شرایع الاسلام. ج اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی.
۳۵. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. (۱۳۶۷). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. تحقیق شیخ عباس قوچانی، ج سوم. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۶. طباطبایی، محمد حسین. (۱۴۰۲ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۷). العدة فی الاصول. تحقیق محمد رضا انصاری. ج اول، قم: ستاره.
۳۸. علم الهدی، علی بن حسین. (۱۳۴۸). الذریعة الی اصول الشریعة. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۹. فاضل تونی، محمد حسین. (۱۴۱۵ق). الوافیة فی اصول الفقه. تحقیق سید محمد حسین رضوی کشمیری. قم: مؤسسه مجمع الفکر الاسلامی.
۴۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (بی تا). نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
۴۱. فتح الله، احمد. (۱۴۱۵ق). معجم الفاظ الفقه الجعفری. ج اول. الدمام: مطابع المدوخل.
۴۲. فضلی، عبدالهادی. (۱۴۲۰ق). دروس فی اصول فقه الإمامیه. ج اول. تحقیق و نشر: مؤسسه أم القرى.
۴۳. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. (بی تا). کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الغراء. ج سنگی، اصفهان: مهدوی.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۸). الکافی. تحقیق علی اکبر غفاری. ج سوم. دار الکتب الاسلامیه.
۴۵. گلپایگانی، محمد رضا. (بی تا). الاحصار والصد. بی جا. بی تا. (نسخه CD معجم فقهی آیت الله گلپایگانی)
۴۶. مازندرانی، محمد صالح بن احمد. (بی تا). شرح اصول الکافی. تعلیق: میرزا ابوالحسن

- شعرانی. (نسخه CD معجم فقهی آیت الله گلپایگانی)
۴۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار علیهم السلام. ج دوم. بیروت: مؤسسة الوفاء.
۴۸. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن. (بی تا). ذخیره المعاد فی شرح الارشاد. ج سنگی. نشر مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۴۹. محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۱ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. ج اول. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۵۰. مصطفوی، محمد کاظم. (۱۴۲۱ق). القواعد (مأة قاعدة فقهية معنی و مدرکا و موردا). ج چهارم. قم: مؤسسة نشر اسلامی.
۵۱. مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۰). اصول الفقه. ج چهارم. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
۵۲. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح الأذهان. تحقیق: محتبی عراقی و علی یناه اشتها ردی و حسین یزدی اصفهانی. قم: مؤسسة نشر اسلامی.
۵۳. میرداماد، محمدباقر بن محمد. (۱۴۰۵ق). الرواشح السماویة فی شرح أحادیث الامامیه. قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۵۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۳۷۵). جامع لشتات. با تصحیح و اهتمام مرتضی رضوی. ج اول. تهران: کیهان.
۵۵. نائینی، محمد حسین. (۱۴۱۰ق). اجود التقريرات. (مقرر: سید ابوالقاسم خوئی). ج دوم، مؤسسة مطبوعاتی دینی حکم.
۵۶. — (۱۴۰۹ق). فوائد الأصول. (مقرر: محمد علی کاظمی خراسانی). ج اول. قم: ناشر مؤسسة نشر اسلامی.
۵۷. نجفی اصفهانی، محمد رضا. (۱۴۱۳ق). وقایه الأذهان والالباب فی اصول السنة والکتاب. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۵۸. نوری، حسین بن محمدتقی. (۱۴۰۹ق). مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل. ج دوم. قم: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
۵۹. همدانی، محمدرضا. (بی تا). مصباح الفقه. ج سنگی: مکتبه الصدر.
۶۰. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم. (بی تا). الظن فی الصلاة وصلاة الاحتیاط. (چاپ شده در حاشیه مکاسب) (نسخه CD معجم فقهی آیت الله گلپایگانی)